

با بچه‌ها بیشتر حرف بزنید!

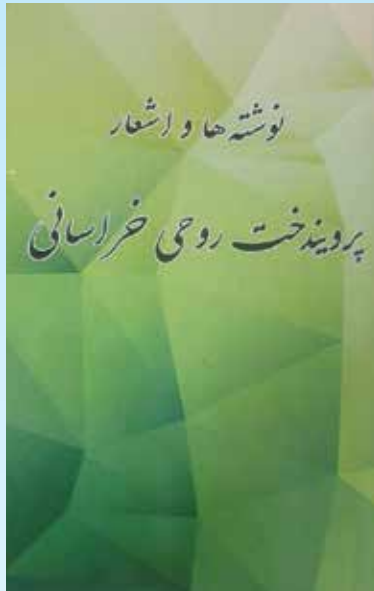


قطعه‌ای کوتاه با صدای
خانم روحی خراسانی





مریم شهرآبادی
کارشناس آموزش ابتدایی



ای که مرا ساختی، ساختی و پرداختی
فکرت و عقل و شعور، در سر من کاشتی
پر تو عشق و امید، بر دلم انداختی
حسن بدن سر به پا، بر تنم بگذاشتی

در یکی از روزهای دی ماه سال ۱۴۰۱، متن شعری به دفتر مجله رسید که نویسنده‌ی آن خواسته بود کارشناسی و چاپ شود (چند بیت از آن در بالا آورده شده است). شعر دلنشینی بود و پررنگ بودن یاد خدا در شعر، دلنشینی آن را دوچندان می‌کرد. کنجکاو شدم نام و مشخصات شاعرش را بدانم. متوجه شدم سراینده یکی از آموزگاران پیشکسوت و باتجربه‌مان به نام خانم پرویندخت روحی خراسانی است. این آموزگار خوش ذوق متولد ۱۳۱۰ در اصفهان است؛ آموزگاری دست‌به‌قلم، شاعر و نقاش که از کودکی با طبعی لطیف و حساس علاقه به نوشتن متون ادبی و شعر داشته است. کتابی از اشعار و نوشته‌های ایشان نیز چاپ شده است. وی سه فرزند دارد که هر سه تحصیلات تکمیلی را گذرانده‌اند. پرویندخت روحی از سال ۱۳۴۰ وارد آموزش و پرورش شده و در دوره‌ی ابتدایی تدریس کرده است؛ اما پس از مدتی، به دلیل بیماری مفاصل، قادر به ادامه‌ی کار نبوده و بازنشسته شده است.

تصمیم گرفتیم با ایشان گفت‌وگو کنیم؛ اما شرایط جسمی ایشان مانع از این می‌شد تا گفت‌وگویی طولانی داشته باشیم. از این‌رو، زیاد مزاحمان نشدیم و به چند پرسش کوتاه بسنده کردیم. یکی از شعرهای ایشان که با صدای زیبا و دلنشین خودشان ضبط شده، به‌صورت رمزینه د آمده است.

■ اولین باری که شعر سرودید در چندسالگی بود؟ آیا متن شعر را به یاد می‌آورید؟

○ اولین بار در نوجوانی شعر گفتم. البته بیشتر داستان می‌نوشتم و وقایعی را که می‌دیدم از زبان خودم می‌نوشتم. درست به خاطر ندارم اولین شعرم چه بود؛ ولی این یکی از قدیمی‌ترین اشعارم هست:

بی‌سبب نیست که من عاشق گلزار شدم/
عاشق کوه و در و دشت و چمن‌زار شدم
بیشه و جنگل و هم‌بوته گل صحرايي/عاشق
آن شب پراختر و صحرای نمک‌زار شدم
آبشار و شب مهتاب و صدای بلبل/عاشق
بوی گل و دکه‌ی عطار شدم
عاشق چرخش خورشید و مه و گردش روز/
عاشق خوب و بد گنبد دوار شدم
من که خودساخته‌ی کارگه استادم/عشق را
او بنهادست به گل و بنیادم
کیست صنعتگر این کون و مکان استاد؟/
شده‌ام عاشق صنعتگر و یارب تو برس فریادم
عشق مطلق همه اوست و همه عشق ز
اوست/عاشقم بر همه عالم که همه عالم
از اوست

■ چرا شغل معلمی را انتخاب کردید؟

○ همیشه بچه‌ها و معصومیت آن‌ها را دوست داشتم و چون از کودکی برای هم‌کلاسی‌هایم انشا می‌نوشتم، به رشته‌ی ادبیات و تدریس آن هم علاقه‌مند بودم.

■ با توجه به استعدادهای ذاتی در زمینه‌ی شعر و نقاشی چرا در همان زمینه فعالیتتان را ادامه ندادید؟

○ وسیله‌ای برایم مهیا نبود. سه فرزند داشتم و بیشتر به همسر و زندگی‌ام رسیدگی می‌کردم؛ ولی گاهی شب‌ها که خانه ساکت بود، تنها می‌نشستم. شعر می‌گفتم و نقاشی می‌کشیدم.

■ کار با بچه‌ها را چطور می‌بینید؟

○ آینده‌ی دنیا به دست بچه‌هاست. پس پرورش کودکان و راهنمایی آن‌ها به‌سوی زندگی صحیح و یاددادن اخلاق و رفتار صالح به آن‌ها و تأکید بر اهمیت خداشناسی در بهبود زندگی آن‌ها بسیار مهم است. آزاد گذاشتن بچه‌ها برای ابراز عقیده و گفت‌وگو با کودکان باعث رشد فکری‌شان می‌شود.

■ در تدریس روش خاصی داشتید؟

○ بیشتر با آرامش و گفت‌وگو تدریس می‌کردم. تشویق و تنبیه هر دو در کارم وجود داشت؛ اما هیچ‌وقت بچه‌ها را از خودم نمی‌ترساندم. بیشتر درس‌ها را به شکل داستان تعریف می‌کردم که بچه‌ها خسته نشوند.

■ تشویق و تنبیه شما چطور بود؟

○ برای تشویق دانش‌آموزانم بیشتر اوقات از گفتن نکات مثبت آن‌ها جلی می‌گفتم. بچه‌هایم استفاده می‌کردم و از آن‌ها می‌خواستم دوستشان را تشویق کنند. برای تنبیه هم که البته خیلی کم پیش می‌آمد، دانش‌آموزی را که باید تنبیه می‌شد، برای چند دقیقه در گوشه‌ی کلاس نگه می‌داشتم.

■ خاطره‌ای از زمان تدریس دارید؟

○ در دوران معلمی بچه‌ها اسم من را خانم مظلومه گذاشته بودند؛ چون خشونت به خرج نمی‌دادم.

■ در حال حاضر چه فعالیتی دارید؟

○ قرآن می‌خوانم و به‌خصوص در معنی و ترجمه‌ی آن دقت می‌کنم. دیگر قدرت کار ندارم و بیمار و ناتوان شده‌ام؛ ولی گاهی هنوز افکار و عقاید را می‌نویسم. برنامه‌های مربوط به طبیعت و روان‌شناسی و نقدهای ادبی و اخلاقی از برنامه‌های مورد علاقه‌ی من هستند.

■ چه توصیه‌ای به معلمان کشور دارید؟

○ با بچه‌ها بیشتر حرف بزنند. فقط کلاسشان به تدریس خلاصه نشود. بحث و گفت‌وگو بهترین راه برای پرورش فکر و خلاقیت است.